



قاچاق کالا و ارزش از منظر اصول فقه

دکتر مصطفی ذوالفقار طلب^۱
پرونده‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران Zolfaghar49@ut.ac.ir

چکیده

یکی از مسائل مستحدثه و نوپیدا در عرصه معاملات تجاری، نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارزش است که از این نوع عملیات به قاچاق کالا و ارزش تعبیر می‌شود.

این نوع معامله هر چند که به طور جزئی دارای آثار سود آوری برای عاملان قاچاق است؛ اما بر حسب استقرار، دارای پیامدهای منفی عمیق اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی است. هر چند که اجرای قوانین وضعی در مبارزه با این پدیده، مؤثر است؛ ولی آگاهی از مبانی فقهی پدیده قاچاق، از عامل بازاریابی مؤثرتری برخوردار است؛ چه آنکه با آگاهی از فلسفه احکام، نوعی اعتقاد و باور درونی برای اشخاص ایجاد می‌گردد که در عمل به مقتضیات آن، نیاز به نظارت اجرائی نیست.

از آن جهت که پدیده قاچاق از پدیده‌های منصوص شرعی نیست، لذا جهت دستیابی به حکم آن، دانش اصول فقه و قواعد اصولی آن راهگشاست. یکی از مباحث مهم اصولی، ذاتی و عرضی بودن احکام است و ورود به این مبحث اصولی به قصد کشف موارد اجتهاد پذیری و عدم اجتهاد پذیری احکام می‌باشد. یکی از موارد ذاتی و عرضی، تقسیم احکام، به اعتبار نوع ادله اجمالی یا منابع استنباط از باب اصلی و فرعی بودن آن است که سه دیدگاه متمایز فراگیر، میانه و منحصر در این موضوع ارائه شده است که به تناسب محدودیت و وسعت در منابع اصلی، زمینه اجتهاد نیز قابل قبض و بسط می‌باشد.

آثار مترتب بر اصلی و فرعی بودن منابع استنباط احکام، عدم جواز اجتهاد در منابع اصلی از باب قطعیت سند آن و جواز اجتهاد در منابع فرعی از باب ظنیت سند آن است. در تطبیق مسأله قاچاق کالا و ارز با نوع منابع احکام - اصلی و فرعی بودن آن - ظنی بودن این نوع معامله اثبات می‌گردد؛ ولی با قواعدی از قبیل «حکم الامام یرفع الخلاف» و سیاست شرعی به مرتبه حکم وضعی قطعی ارتقا می‌یابد.

واژگان کلیدی: قاچاق، کالا و ارز، اصول فقه، منابع اصلی، منابع فرعی

طرح مسأله

حوادث نامتناهی جهان هستی در بستر تاریخ بشری، انسان را بر آن می‌دارد که جهت انتظام تعاملات خود با هموعان خویش در قبال این نوع حوادث، در چارچوب مقررات خاص گام بردارد.

یکی از مسائل نوپیدای جهان معاصر، پدیده غیر اخلاقی اقتصادی تحت عنوان قاچاق کالا و ارز است که با فرار از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی شکل می‌گیرد. به طور مسلمدر عصر کنونی درآمدهای گمرکی هر دولت، یکی از اساسی ترین منابع در آمد آن دولت محسوب می‌شود و هر نوع خللی در آن به نوعی منجر به سستی بنیان اقتصادی دولت خواهد شد و قاچاق کالا و ارز مانع از تحقق اقتصاد سالم و پویا می‌گردد، بلکه اقتصاددولت را به سوی اقتصاد بیمار گرایش می‌دهد. اهمیت اساسی و محوری درآمد ناشی از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی در کشور ما به حدی است که سومین درآمد دولت پس از درآمد ناشی از مالیات و نفت است.

بر این اساس قاچاق کالا و ارز، آثار زیانباری را برای اقتصاد دولت در پی خواهد داشت که استقرای مبانی - فقهی حکم قاچاق و تبیین فلسفه آن از اهمیت بسیار والایی برخوردار است؛ چه آنکه با آگاهی از مبانی فقهی آن، نوعی اعتقاد و باور درونی برای اشخاص ایجاد می‌گردد که به طور مسلم، منزلت آن، بیش از منزلت

قوانین وضعی به عنوان عامل بازدارنده درونی از ارتکاب جرائم است. از جمله مبانی تحریم قاچاق کالا و ارز، استدلال به قواعد و ضوابط اصولی است؛ از آن جهت که پدیده قاچاق در عهد تشریح فاقد مصداق بوده است. لذا به دلیل فقدان نص شرعی در این مسأله، حکم آن را باید در مصادر تبعی مقرر در علم اصول فقه و قواعد اصولی آن یافت. اکنون سؤالات قابل طرح در این راستا آن است که اولاً: قاچاق کالا و ارز در کدامیک از احکام ذاتی یا عرضی در اصول فقه قرار می‌گیرد. ثانیاً: در حالت اثبات اینکه قوت احکام ناشی از منابع فرعی به اندازه قوت احکام ناشی از مصادر اصلی نیستند، در مسأله تحریم قاچاق کالا و ارز که ناشی از منابع فرعی است، چه راه چاره ای برای استواری حکم آن وجود دارد؟ ثالثاً: حکم قاچاق کالا و ارز با کدامیک از منابع فرعی در اصول فقه و قواعد اصولی آن قابل اثبات است؟

مقاله حاضر درصدد پاسخ به سؤالات مورد نظر به هدف دستیابی به ضوابط، نتایج و اهداف مبارزه با قاچاق کالا و ارز است؟

۱- مفهوم شناسی

۱-۱- مفهوم قاچاق

۱-۱-۱- قاچاق در لغت: واژه قاچاق برگرفته از کلمه ترکی «قاچماق» به معنای فراری دادن است که با مفهوم لغوی آن: برده و ربوده همسویی دارد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۵۶/۲).

۱-۱-۲- قاچاق در اصطلاح: از آن جهت که قاچاق از موضوعات نوپیدا است، برای دستیابی به مفهوم آن باید از منظر برخی از قوانین مختلف و حقوقدانان به آن پرداخت:

۱-۱-۲-۱- قاچاق کالا در اصطلاح قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۹۲

واژه قاچاق در بند «الف» ماده (۱) قانون مذکور چنین تعریف شده است: «هر فعل با ترک فعلی است که موجب نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج

کالا و ارز می‌گردد و بر اساس این قانون و یا سایر قوانین قاچاق محسوب و برای آن مجازات تعیین شده باشد، در مبادی ورودی یا هر نقطه از کشور حتی محل عرضه آن در بازار داخلی کشف گردد.»

۱-۲-۲- قاچاق کالا در اصطلاح حقوقی وزارت دادگستری

«قاچاق عبارتست از وارد کردن یا صادر کردن کالا بر خلاف قوانین و مقررات جاریه و یا اقدامی که قانوناً در حکم قاچاق محسوب شده است» (محسنی و کلاتریان، ۱۳۵۴، ص ۲۱۸).

۱-۲-۳- قاچاق کالا از منظر برخی از حقوقدانان و محققان

أ) «وارد کردن یا خارج کردن متقابله کالای موضوع حق یا حقوق دولت یا کالای ممنوعه یا انحصاری یا اظهار، واگذاری، حمل و نقل، نگهداری، عرضه و فروش، ساخت، تولید، تغییر مورد مصرف، دخل و تصرف، اقدام، صید، مخفی کردن، واسطه‌گی، تردد، تأسیس، استرداد یا هرگونه تقلب گمرکی ناقض قانون خاص محدود کننده آن، قاچاق و یا در حکم آن محسوب می‌شود» (احمدی، ۱۳۸۵، ص ۴۲).

ب) «به هر گونه فعالیت غیر قانونی در امر واردات یا صادرات کالا از کشور، و خرید و فروش و حمل و نگه داری این کالاها به صورت غیر قانونی، قاچاق گفته می‌شود» (فرهنگ دلیر، ۱۳۹۳، ص ۲۳).

تحلیل تعاریف مذکور

تعاریف آمده برای قاچاق در قانون و نزد پژوهشگران، هرچند که در بردارنده مصادیق قاچاق است، اما یک تعریف منطقی محسوب نمی‌شود، بلکه نوعی تعریف توضیحی است؛ چه آنکه اوصاف عرضی موضوع مورد نظر، داخل این تعاریف می‌باشند. از این جهت به نظر می‌رسد که تعریف ذیل بیانگر ماهیت منطقی واژه

«قاچاق» باشد و آن اینکه قاچاق عبارتست از: « نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارز».

این تعریف، بر اساس بند الف ماده (۱) قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ است که در بردارنده ارکان قاچاق است.

شرح تعریف برگزیده

این تعریف، دارای قیودی است که خود مقنن در ماده (۱) به تبیین آن پرداخته است، به طوری که مراد از کالا هر شیء دارای ارزش اقتصادی در عرف [بند (ب) ماده ۱] و مراد از «ارز» پول رایج کشورهای خارجی اعم از اسکناس، مسکوکات، حوالجات ارزی و سایر اسناد مکتوب یا الکترونیکی دارای کاربرد مبادلات مالی [بند (پ) ماده (۱)] و مراد از تشریفات قانونی، اقدامات لازمی از قبیل تشریفات گمرکی و بانکی و اخذ مجوزهای لازم برای ارائه به مراجع ذی ربط [بند (ت) ماده (۱)] است.

۱. تعریف اصول فقه

اصول فقه یکی از دانش‌های مهم اسلامی است که کاربرد آن در استنباط احکام فقهی است که اصولین تعاریف متعددی برای این دانش بیان کرده‌اند، از جمله:

(آ) «دلائل الفقه الإجمالیة» (سبکی، ۱۴۲۴ق، ۱۳)

(دلایل اجمالی فقه)

(ب) العلم بالقواعد التي يتوصل بها المجتهد الى استنباط الأحكام الشرعية الفرعية من ادلتها التفضيلية» (ابن حاجب، ۲۰۰۸م، ۵۳/۱)

(علم به قواعد دستیابی مجتهد به استنباط احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی)

تحلیل تعاریف: تعریف نخست از نوع تعریف اجمالی و تعریف دوم از نوع تعریف توضیحی است و افزون بر آن ذکر لفظ «قواعد» در تعریف دوم، جای تأمل است؛ چه آنکه اصول فقه مجموعه‌ای از منابع اجتهاد است نه قواعد اصولی؛ بلکه قواعد اصولی

برگرفته از این منابع هستند. به نظر می‌رسد که تعریف نخست با شروط منطقی تعریف مطابقت دارد.

۲. پیامدهای منفی ناشی از قاچاق

معاملات به روش قاچاق، هر چند به طور معمول دارای آثار سودآوری مادی برای قاچاقچیان است؛ ولی آثار منفی آن در زوایای متعدد بر جامعه به مراتب بیش از آثار مثبت آن است که در این بخش به آثار منفی قاچاق بر جامعه می‌پردازیم.

۲-۱. پیامدهای اقتصادی

الف) پیامدهای منفی قاچاق بر اشتغال‌زائی
نتیجه تحقیق آماری در این موضوع، نشان می‌دهد که قاچاق حدود سه میلیارد دلار کالا در سال منجر به افت تولید صنعتی به میزان هشت درصد می‌شود که نتیجه این افت صنعتی، کاهش اشتغال در حدود سیصد هزار فرصت شغلی است (ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، ۱۳۸۸ش، ۲۰۸).

ب) پیامدهای منفی قاچاق بر سیاست بازرگانی

ج) کاهش درآمدهای دولت ناشی از عدم وصول درآمدهای حاصل از تعرفه‌های گمرکی

د) بروز مشکلات پولی از جمله پول شویی و کاهش ارزش پول ملی

ه) صدمه زدن به تولیدکنندگان داخلی و واردکنندگان قانونی کالا.

و) تضعیف عدالت و افزایش رانت خواری و افزایش فقر (همان، ۱۳۹۰، ۱۵۸،

فرهنگ دلیر، ۱۳۹۳، ۱۸۳).

۲-۲- پیامدهای فرهنگی

الف) ترویج فرهنگ مصرف گرایی و تجمل گرایی
ب) ترویج روحیه قانون گریزی و نبود حسن احترام به قانون (فرهنگ دلیر،
(۱۳۹۳، ۱۸۳)

۲-۳- پیامدهای سیاسی

الف) اختلافات مرزی و کاهش روابط سیاسی
ب) بی‌اعتمادی کشورهای همسایه به همدیگر و جلوگیری از اتحاد سیاسی
(همان، ۱۳۹۳، ۱۸۳).

۲-۴- پیامدهای روحی و جسمی

الف) ایجاد اضطراب و نگرانی در عملیات قاچاق برای قاچاقچیان
ب) وجود احتمالات خطرات جسمی برای قاچاقچیان و نیز برای مبارزه کنندگان
با این پدیده در عملیات قاچاق و مبارزه با آن.

۳. ذاتی و عرضی بودن حکم

یکی از مباحث مهم و اساسی نزد اصولیین، نوع حکم به لحاظ ذاتی و عرضی بودن آن است؛ چه آنکه با تعیین نوع حکم، مرز بین مسائل اجتهاد پذیر و اجتهاد ناپذیر مشخص می‌گردد. به طور مسلم احکام ذاتی از نوع مسائل اجتهاد ناپذیر و احکام فرعی از نوع مسائل اجتهاد پذیر هستند و از سوی دیگر هر یک از این انواع، آثار خاص خود را در پی دارند، به طوری که درجه قوت احکام ذاتی به دلیل اجتهاد ناپذیر بودن آنها بیشتر از احکام عرضی هستند.

ذاتی و عرضی بودن احکام را می‌توان به اعتبارات مختلف مورد بررسی قرار داد؛

از جمله به لحاظ ماهیت آن از باب حسن و قبح عقلی یا شرعی که این موضوع اصولی متأثر از مباحث کلامی است و نیز به لحاظ استقلال و وابستگی احکام همانند گزاردن نماز در محل مباح یا زمین غصبی. در این بخش به ذاتی و عرضی بودن احکام به لحاظ دلیل اجمالی پرداخته می‌شود.

۳-۱- ذاتی و عرضی بودن حکم به لحاظ دلیل اجمالی (منابع استنباط احکام)

در اصول فقه

استنباط احکام در چارچوب منابع خاصی انجام می‌گیرد که از آن به ادله اجمالی فقه در قبال ادله تفصیلی تعبیر می‌شود و در حقیقت ادله اجمالی، منابع یا مصادر استنباط احکام محسوب می‌شوند. نکته قابل توجه در موضوع منابع استنباط احکام آن است که آیا حکم برآمده از تمام ادله اجمالی، به عنوان حکم شرعی به معنای «خطاب الله» محسوب می‌شود یا نه، بلکه فقط حکم برآمده از بعضی از ادله اجمالی، حکم شرعی محسوب شده و احکام مستنبط از بقیه ادله اجمالی، به عنوان احکام اجتهادی می‌باشند. در صورت اثبات تمایز بین انواع احکام ناشی از ادله مختلف اجمالی از باب حکم شرعی و اجتهاد، نوع تعامل با آنها متمایز خواهد بود.

محققان، ادله اجمالی یا منابع احکام را به اعتبارات مختلفی تقسیم کرده‌اند؛ از جمله:

الف) به اعتبار نوع ماهیت آن:

۱. منابع نقلی (کتاب و سنت)
۲. منابع عقلی (اجماع، قیاس، مصالح مرسله، عرف، استحسان، سد ذرائع، قول صحابی و ...) (صابونی، ۱۴۲۷ه: ۲۳/۱).

در یک نگرش فراگیر به مصادیق منابع نقلی، شاهد تقسیم متمایزی در انواع

مصادیق منابع نقلی و عقلی به شرح ذیل هستیم:



منابع نقلی مشتمل بر کتاب، سنت، اجماع، عرف، شرع، من قبلنا و مذهب صحابی و منابع عقلی مشتمل بر قیاس، مصالح مرسله، استحسان و ذرائع (زحیلی، ۱۴۱۶ق، ۴۱۸/۱).

ب) به اعتبار اصلی و فرعی

درباره انواع منابع اصلی و فرعی در بین محققان اختلاف نظر وجود دارد که در این بخش به مهم ترین دیدگاهها در این موضوع پرداخته می شود:

اول) دیدگاه فراگیر

۱. منابع اصلی مورد اتفاق جمهور اصولیین شامل کتاب، سنت، اجماع و قیاس
۲. منابع فرعی مورد اختلاف بین اصولیین شامل استحسان، مصالح مرسله (استصلاح)، استصحاب، عرف، مذهب صحابی، شرع من قبلنا، ذرائع و ... (تفتازانی، ۱۹۸۸م، ۴۸/۱، زحیلی، ۱۹۹۶م، ۴۱۷/۱، بُغا، ۱۹۹۹م، ص ۲۴).

دوم) دیدگاه میانه

۱. منابع اصلی شامل کتاب و سنت
۲. منابع فرعی شامل غیر کتاب و سنت از قبیل اجماع، قیاس و ... (زیدان، ۱۴۰۵هـ، ۱۸۳)

سوم) دیدگاه منحصر (دیدگاه یگانگی قرآن)

۱. کتاب به عنوان منبع اصلی
 ۲. بقیه ادله اجمالی به عنوان منابع فرعی
- امام غزالی می نویسد: «و اعلم أنا اذا حققنا النظر بأن اصل الأحكام واحد و هو قول الله تعالى: إذ قول الرسول صلی الله علیه وآله وسلم لیس بحکم و لا ملزم، بل هو مخبر عن الله تعالى أنه حکم، کذا و کذا، فالحکم لله تعالى وحده...» (غزالی، ۱۳۵۶ق،)
- (بدان که هرگاه محققانه به این رسیدیم که اصل احکام بر اساس سخن خداوند

متعال یکی است - چه آنکه سخن رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حکم محسوب نمی شود و الزام آور نیست؛ بلکه آن حضرت پیام آور حکم خداوند متعال است که [خداوند می فرماید:]: چنین است و چنان بر این مبنا حکم، تنها متعلق به خداوند متعال است.

نقد و بررسی: جهت تبیین اختلاف در انواع منابع اصلی و فرعی احکام، توجه به ضوابط ذیل راهگشاست.

اولاً - قرآن به لحاظ سند، قطعی الصدور، ولی سنت ظنی الصدور است. پس، از جهت رتبه، در درجه پس از قرآن قرار می گیرد. ولی هر دو منبع قابل استناد هستند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶هـ، ۷/۱، سباعی، ۱۴۰۵هـ، ۳۷۹، ترکی عبدالمحسن، ۲۱۳).

نکته قابل ذکر آنکه قرآن و سنت به لحاظ اجتهاد و فهم نصوص در مرتبه مساوی قرار دارند؛ به طوری که محقق، پیش از اجتهاد در نصوص قرآن باید به نصوص سنت رجوع کند؛ چه آنکه احتمال تخصیص یا تقیید یا تبیین قرآن به سنت وجود دارد و بر این اساس تطبیق بین دو نص قرآن و سنت از شروط درست فهمنصوص قرآنی است (سباعی، ۱۴۰۵هـ، ۳۷۹، ترکی عبدالمحسن، ۱۳۹۷ق، ۲۱۲).

با یک نگرش توفیقیبین دیدگاه‌های مختلف در موضوع انواع منابع اصلی و فرعی می توان بیان کرد که دیدگاه فراگیر یا موسعانه منابع اصلی یعنی قرآن، سنت، اجماع و قیاس از نوع تقسیم اعتباری یا مجازی است نه حقیقی، به طوری که منابع سه گانه غیر قرآن از باب «استقلال در تشریح» در موارد سکوت قرآن، یا نسخ قرآن به سنت و ... به عنوان منابع اصلی شناخته شده اند. اما غیر منابع سه گانه مذکور، در تشریح احکام مستقل نیستند و از سوی دیگر تمام منابع غیر قرآن، در حقیقت منابع فرعی محسوب می شوند (حجی کردی، بی تا، ۵۱)

افزون بر آن اطلاق «حکم شرعی» بر غیر قرآن با ماهیت آن همسویی ندارد؛ چه آنکه حکم شرعی در لسان اصولیین عبارتست از «خطاب الله المتعلق بأفعال المكلفین»



(تفتازانی، ۱۹۸۸م، ۳۷/۱، قرافی، ۱۹۷۳م، ۲۱۶/۱، غزالی، ۱۳۵۶ق، ۱۱۲/۱، ابن قدامه، ۱۹۹۷م، ۱۴۷/۱) حال آنکه منابع استنباط غیر کتاب الله به عنوان مثبت حکم شرعی یعنی خطاب الله نیست، بلکه مظهر و علامت حکم شرعی است (ابن امیر الحاج، ۱۹۹۹م، ۱۰۱/۲، صدر الشریعہ، ۱۹۹۸م، ۴۱/۱، تفتازانی، ۱۹۸۸م، ۴۸/۱). ناگفته نماند که دیدگاه مذکور با دیدگاه جمهور اصولیین، متمایز به نظر می‌رسد؛ چه آنکه اصولیین بر آنند که احکام ثابت شده از طریق منابع فرعی همانند عرف یا قول صحابی، به عنوان احکام شرعی محسوب می‌شوند؛ به عنوان نمونه از آن جهت که حجیت عرف یا شرع من قبلنا به عنوان دو منبع فرعی، با یکی از منابع اصلی به اثبات رسیده است، پس هر حکم شرعی که از طریق عرف یا شرع من قبلنا ثابت شده باشد، در حقیقت، حکم شرعی قلمداد می‌شود (تفتازانی، ۱۹۸۸م، ۴۸/۱، رایذ نصری، ۲۰۰۴م، ۱۸۶).

به نظر می‌رسد دیدگاه مخالف از جهاتی قابل دفاع باشد و آن اینکه :

اولاً- چنین تلقی از حکم شرعی با ماهیت حکم شرعی به عنوان خطاب الله در تعارض است.

ثانیاً- مناط و محور حکم شرعی در مسأله ای داشتن پشتوانه ای از ادله اجمالی (منابع احکام) نیست، بلکه اثبات مسأله جزئی با دلیل تفصیلی است (رائذ نصری، ۲۰۰۴م، ۱۸۶).

افزون بر آن بر اساس قول «مصوبه» مسایل فاقد نص، فاقد حکم معین هستند، بلکه حکم آن از طریق ظن مجتهدان قابل دستیابی است (غزالی، ۱۳۵۶ق، ۴۱۰/۲، جوینی، ۱۳۹۹ق، ۱۳۴۸/۲، زرکشی، ۱۹۸۸م، ۲۳۵/۶، ابن امیرالحاج، ۱۹۹۹م، ۳۸۸/۳).

بر اساس نظریه اصولی امام غزالی، احکام ثابت شده از طریق منابع فرعی، احکام شرعی محسوب نمی‌شوند؛ به طوری که مسائل اجتهادی، فاقد حکم شرعی معین خداوند متعال می‌باشند و بر این اساس است که غزالی می‌نویسد: «ان المجتهد يطلب حکم مع علمه بأن حکم الله خطابه، فإن الواقعة لا نص فيه، و لا خطاب، بل إنما يطلب

غلبه الظن... فهو يطلب الظن دون الإباحه و التحريم» (غزالی، ۱۹۹۷م، ۲/۴۳۴).

بر اساس نظریه امام غزالی مسایل فاقد نص، فاقد حکم شرعی معین هستند؛ چه آنکه نمی توان به طور یقین بیان کرد که چنین مسائلی دارای حکم قطعی خداوند متعال می باشند. بر این مبنا چنین مسائلی اجتهادپذیر هستند و به طور مسلم قوت و درجه حکم ناشی از مسائل اجتهادی در مرتبه قوت و درجه حکم ناشی از نص نیست.

۲-۳- بررسی تطبیقی عناوین عرضی اصول فقه با موضوع قاچاق کالا و ارز

از آن جهت که ممنوعیت قاچاق کالا و ارز مباح، به لحاظ ماهیت و ذات آن نیست، بلکه از باب عوارض و آثار مترتب آن و یا از باب وابستگی و مقارنتبا مسأله ای حرام و از طریق منابع فرعی احکام است، لذا حکم ثابت با آن، از نوعی شرعی نیست، بلکه از باب اجتهاد است؛ به طوری که احکام اجتهادی در حقیقت احکام وضعی از طرف مجتهدان قلمداد می شوند و مکلفان در قبال مخالفت با مسائل اجتهادی - صرف نظر از مسأله حکم تقلید - مورد مذمت شرعی قرار نمی گیرند؛ چه آنکه این گونه مسائل به دلیل اجتهادات مختلف، خواستگاه دیدگاههای مختلف فقهاست و قاعده بر آن است: «لاینکر المختلف فیه و إنما ینکر المجمع علیه» (سیوطی، ۱۴۰۳ق، ۱۵۸) و نیز «الاختلاف یورث شبهه» (پایان نامه دکتری یا ارث)

بر این اساس اولاً - احکام ناشی از اجتهادات، از قوت احکام ناشی از نصوص برخوردار نیستند و ثانیاً - احکام اجتهادی برای مکلفان الزام آور نمی باشند.

اما نکته ای مهم و اساسی که در این راستا، متبادر به ذهن می شود آن است که به دلیل محدودیت نصوص شرعی، زمینه مسائل اجتهاد پذیر در مسیر حوادث نامتناهی، بسی گسترده است؛ اگر قایل به عدم الزام آور بودن شرعی این نوع مسائل برای مکلفان باشیم، پس با کدامین ابزار می توان مسائل اجتهاد پذیر شهروندان را انتظام

بخشید؟

در قبال این نگرانی اجتهادی، مجموعه ای از قواعد اصولی کلی الزام آور از قبیل: مصالح مرسله و استحسان در قالب فقه سیاسی تحت عنوان «سیاست شرعی» (ابن تیمیه، ۱۴۲۱ق، ۱۱۷) و نیز قاعده اصولی - فقهی جزئی الزام آور از قبیل «حکم الامام یرفع الخلاف» (زرکشی، ۱۹۸۸م، ۳۰۵|۱، زیلعی، ۱۳۱۳ق، ۴|۱۸۸) پاسخگوی این سوال محوری است.

۴. مصادر فرعی و قواعد اصولی در بیان حکم قاچاق کالا و ارز

در مباحث گذشته، مفهوم منابع اصلی و فرعی و اختلاف محققان در انواع منابع اصلی بیان شد و پس از نقد و بررسی انواع دیدگاهها در این موضوع، دیدگاه یگانگی قرآن در تشریح احکام به عنوان دیدگاه برگزیده ارائه شد. در این مبحث، حکم شرعی قاچاق کالا و ارز را از طریق منابع فرعی و قواعد اصولی بیان می کنیم:

۴-۱- قیاس

قیاس، یکی از منابع فرعی برای استنباط احکام است که اصولیین، تعابیر مختلفی در تعریف آن دارند. مشهورترین این تعاریف عبارتست از:

الف) «هو حمل معلوم علی معلوم لمساواته فی علة حکمه عند الحامل» (ابن سبکی، ۱۴۲۴ق، ۸۰). (آن عبارتست از حمل [مسأله] مشخص بر [مسأله] مشخص [دیگر] به دلیل مساوات در علت حکم آن نزد حمل کننده).

ب) «مساواة فرع الأصل فی علة حکمه» (ابن حاجب و عضد الملة و الدین، ۱۹۸۳م، ۲۰۴/۲). (برابری [مسأله] فرعی با اصل در علت حکم آن).

تحلیل تعاریف: در بیان وجه تشابه و تمایز بین دو تعریف می توان گفت که هر دو در برابری علت بین حکم فرع و اصل، مشترک هستند؛ ولی از سوی دیگر

در تعریف نخست بر لفظ «حمل» و در تعریف دوم بر لفظ «مساوات» تصریح شده است و این تمایز در این دو واژه، بیانگر تمایز در نوع نگرش صاحبان این تعریف به اجتهاد ناشی از عملیات قیاس است؛ به طوری که جمعی از اصولیین از جمله قاضی ناصرالدین بیضاوی (اسنوی، ۱۴۲۰ق، ۳/۳)، ابن سبکی (عیسی منون، ۱۹۱۶، ۳۷) غزالی (غزالی، ۱۳۵۶ق، ۲۳۸/۲) و ابوبکر باقلانی (المحصول، ۳۱۱/۲) قایل به آنند که قیاس، نتیجه عملیات اجتهادی مجتهد است؛ چه آنکه وی کاشف و ظاهرکننده حکم فرع است؛ ولی جمعی دیگر از مجتهدان از جمله ابن حاجب (ابن حاجب، ۱۹۸۳م - ۲۰۴/۲)، آمدی (آمدی، بی تا، ۱۷۳/۳) ابن الهمام (امیربادشاه، بی تا، ۲۶۴/۳) بر آن رفته اند که قیاس، فعل اجتهادی مجتهد نیست، بلکه قیاس به عنوان یک دلیل شرعی است که شارع آن را برای کشف احکام مسائل فاقد نصوص قرار داده است (محمود حامد عثمان، ۱۴۲۱ق، ۱۸۱).

بر این اساس است که اصولیین از استعمال لفظ «حمل» اجتناب کرده تا تمایز بین اصل و فرع ملاحظه شود.

به نظر می‌رسد که نگرش اصولیین گروه اول، ناظر بر تعلق حکم بر آمده از قیاس به نظر اجتهادی مجتهد راجح باشد؛ چه آنکه عملیات اجتهادی قیاس و اختلاف بین مجتهدان در تعیین نوع علت آن، دلیل واضحی بر این مدعاست.

۴-۱-۱-۱-۴ - تطبیق منبع فرعی قیاس با مسئله قاچاق کالا و ارز

قیاس دارای چهار رکن اصلی است: اصل، فرع، علت، حکم اصل (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۰۴). پس از استقرای نصوص شرعی متعدد، به نظر می‌رسد که با دو مسئله از مسائل شرعی به عنوان اصل می‌توان در عملیات اجتهادی قیاس از باب مناسب ملائم به حکم مسئله فرعی قاچاق کالا و ارز دست یافت.

۴-۱-۱-۱-۴ - بیع الحاضر للبادی

فقها تعاریف متعددی از دو واژه «الحاضر» و «البادی» ارائه داده‌اند؛ به طوری که

جمهور قائل به آنند که مراد از «الحاضر» عبارتست از شهرنشینان، روستا نشینان و حومه‌های آن دو که قابل کشت می‌باشند و غیر آن را بادیه نشین گویند (ابن عابدین، ۱۴۱۹ق، ۱۳۲/۴، رملی، بی‌تا، ۳۰۹/۴، ابن الجزی، بی‌تا، ۱۷۱). ولی حنابله بر آن رفته اند که «البادی» یا «البدوی» لفظ مطلق است که شامل بادیه نشینان و هر آن کس غریبی است که وارد محلی گردد؛ خواه شهرنشین باشد یا روستا نشین یا بادیه نشین (بهوتی، ۱۴۱۷ق، ۱۸۴/۳، ابن قدامة، ۱۴۱۶ق، ۲۷۹/۴).

تبیین عملیات قیاس در بین دو مسأله «بیع الحاضر للبادی» و مسأله «قاجاق

کالا و ارز»

۱. **اصل:** حدیث رسول الله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به روایت عبد الله بن عمر، انس بن مالک، ابن عباس و ... :

الف) «نهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، أن یبیع حاضر لبادٍ...» (بخاری، ۱۴۱۰ق، ۳۶۱/۴، مسلم، بی‌تا، ۱۱۵۷/۲) (رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از فروش [کالای] بادیه نشین توسط شهر نشین نهی کرده است).

ب) حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به روایت ابن عباس: «لا یبیع حاضر لبادٍ، دعوا لناس یرزق الله بعضهم من بعض» (بخاری، ۱۴۱۰ق، ۳۷۰/۴، مسلم، بی‌تا، ۱۱۵۷/۲) (کالای بادیه نشین توسط شهر نشین فروخته نشود. مردم را به حال خود واگذارید تا رزق خداوند را به همدیگر رسانند).

۲. **فرع:** مسأله قاجاق کالا و ارز به مفهوم نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارز.

۳. **علت اصل:** با استقرا از طریق مسالک العله به عنوان روش‌های علت یابی به تخریح المناط می‌پردازیم:

علت اصل (مسأله بیع الحاضر للبادی): اضرار به شهروندان به دلیل عبارت پایانی

حدیث (دعوالناس یرزق ...)

مذاهب فقهی اربعه نیز به علت (اضرار) به سبب بیع الحاضر للبادی تصریح کرده‌اند (زیلعی، ۱۳۱۳ق، ۶۸/۴، دسوقی، ۱۴۱۹ق، ۶۹/۳، قلیوبی و عمیره، ۱۳۷۵ق، ۱۸۲/۲، ابن قدامه، ۱۴۱۶ق، ۲۸۰/۴).

نوع مناسب: مناسب ملایم حالت دوم (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۱۹) عین علت (دارای علت واحد بین اصل و فرع) به عنوان علت برای جنس حکم (مسأله، فرع عین مسأله اصل نیست، بلکه از جنس آن است)

تبیین وجه مناسب همجنس بین دو مسأله بیع الحاضر للبادی و قاجاق کالا و ارز
وجه مناسب هم جنس بین دو مسأله از آن جهت است که دلال شهر نشین در مسأله اصل از راه غیر مشروع به جلب کالا از محل غیر خود به شهر می‌پردازد؛ هر چند که اصل معامله شرعاً جایز است؛ ولی چون مانع رواج کالا به طور عادی در شهر می‌گردد و از این طریق موجب گرانی می‌گردد (اضرار به عموم) به این علت، از این معامله نهی شده است.

در مسأله قاجاق کالا و ارز نیز قاجاقچیان کالاهای مورد معامله خود را از غیر محل خویش با ارتکاب به نقض تشریفات قانونی در ورود و خروج کالا، اضرار به بیت المال می‌کنند. از این جهت دو مسأله مذکور به طور اجمال همسان یکدیگر و به طور تفصیل، از همدیگر متمایز هستند.

۴- **حکم اصل:** حرمت معامله با صحت عقد در نزد حنفیه (ابن عابدین، ۱۴۱۹ق، ۱۳۲/۴) و شافعیه (قلیوبی و عمیره، ۱۳۷۵م، ۱۸۲/۲)، حرمت و بطلان بیع در نزد مالکیه و حنابله بنابر قول مذهب آنان (دسوقی، ۱۴۱۹ق، ۹۶/۳، بهوتی، ۱۴۱۷ق، ۱۸/۳)

۵- **حکم اجتهادی فرع:** همان حکم اصل بنابر اختلاف مذاهب در آن.

۴-۱-۱-۲- تلقی الرکبان

مذاهب فقهی اربعه با وجود اتفاق در ماهیت این معامله، در عنوان آن، دارای تعبیر مختلفی هستند؛ به طوری که در نزد حنفیه به «تلقى الجلب» و در نزد مالکیه به «تلقى السلع» و در نزد شافعیه و حنابله به «تلقى الرکبان» معروف است و آن عبارتست از: استقبال افرادی از شهر از تاجران خارجی در نقاط مرزی یا حاشیه شهر جهت خرید کالای آنان به قیمت ارزان تر و فروش آن به قیمت مورد نظر خریداران در بازار شهر خویش (کاسانی، ۱۴۱۷ق، ۲۳۲/۵، دردیر، ۱۴۱۹ق، ۷۰/۳، ابن حجر، ۱۴۱۶ق، ۳۱۱/۴۲، ابن قدامه، ۱۴۱۶ق، ۲۸۱/۴).

تبیین عملیات قباس در بین دو مسأله تلقی الرکبان و مسأله قاچاق کالا و ارز

۱. اصل: حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به روایت ابوهریره: «نهی النبی صلی الله علیه و آله وسلم عن التلقى و أن یبیع حاضر لباد» (بخاری، ۱۴۱۰ق، ۴۸/۲، ش ۲۱۶۲) (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از استقبال کاروان حامل غله و فروش اموال بیابان نشین به وسیله شهرنشین نهی کرده است).

۲. فرع: مسأله قاچاق کالا و ارز به مفهوم نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارز.

۳. علت اصل: فقها، علت نهی در این نوع معامله را اضرار و تغزیر بیان کرده‌اند (کاسانی، ۱۴۱۷ق، ۲۳۲/۵، ابن قدامه، ۱۴۱۶ق، ۲۸۱/۴).

نوع مناسب: مناسب ملایم حالت دوم: عین علت به عنوان علت برای جنس حکم. تبیین وجه مناسب هم جنس بین دو مسأله تلقی الرکبان و قاچاق کالا و ارز شخص خریدار در بیع تلقی الرکبان، مبادرت به معامله در نقاط مرزی منطقه خویش یا حاشیه آن قبل از ورود فروشندگان به شهر- جهت منع آگاهی آنان از نرخ کالا می‌کند تا کالای خریداری شده را در بازار به قیمت مورد نظر خویش به فروش

برسانند که موجب تغیر و اضرار به فروشندگان و نیز بازار داخلی می‌گردد. همین علت تغیر و اضرار در معامله قاچاق کالا و ارز قابل سرایت است؛ چه آنکه عملیات قاچاق، حداقل موجب اضرار به منابع درآمد دولت و نیز بازار تولید داخلی می‌گردد. این دو مسأله به طور اجمال، دارای جنس واحد می‌باشند و به طور تفصیل از همدیگر متمایزند.

۴. حکم اصل: مذاهب فقهی از جهت داشتن حق خیار غبن برای چنین معامله ای و نیز از جهت عدم خلل در ارکان آن، این نوع معامله را صحیح دانسته اند؛ جز آنکه جمهور مذاهب فقهی سه گانه آن را حرام و حنفیه، حکم به کراهت تحریمی داده‌اند (زیلعی، ۱۳۱۳ق، ۶۸/۴، دردیر، ۱۴۱۹ق، ۷۰/۳، ابن حجر، ۱۴۱۶ق، ۳۱۱/۴، ابن قدامه، ۱۴۱۶ق، ۲۸۱/۴).

۵. حکم اجتهادی فرع: همان حکم اصل بنا بر اختلاف مذاهب فقهی در حکم تکلیفی و اتفاق آنان در حکم وضعی آن.

۴-۲- مصالح مرسله

علمای اصول فقه، افزون بر عنوان مشهور «مصالح مرسله» از این منبع فرعی، به عناوین دیگری نیز تعبیر کرده‌اند؛ از جمله: «استدلال مرسل»، «استدلال» (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۵۸) و قیاس (شافعی ۱۳۵۸ق، ۵۱۵).

اصولیین بر حسب عناوین مختلف اصولی، تعاریف مختلفی نیز از این منبع فرعی ارائه داده‌اند؛ از جمله:

۴-۲-۱- تعریف مصالح مرسله

۴-۲-۱-۱- تعریف غزالی: «آن یوجد معنی یشعر بالحکم مناسب عقلاً و لا یوجد اصل متفق علیه» (غزالی، ۱۳۵۶ق، ۱۱۹)



(وجود علتی مناسب حکم [در مسأله ای] به لحاظ عقلی که فاقد اصل مورد اتفاق باشد).

۴-۲-۱-۲- تعریف شاطبی: «هی الأوصاف التي تلائم تصرفات الشارع و مقاصده، ولكن لم يشهد لها دليل معين من الشرع بالاعتبار أو بالالغاء و يحصل ربط الحكم بها جلب المصلحه أو دفع مفسده عن الناس» (شاطبی، بی تا، ۳۹/۱).

(علت‌های مناسب روش‌های [تشریحی] شارع و مقاصد آن که دلیل شرعی معینی ناظر بر اعتبار یا الغای آن وجود نداشته باشد و رابطه حکم شرعی با آن از طریق جلب مصلحت یا دفع مفسدت از مردم، ایجاد می‌شود).

تحلیل تعاریف: دو تعریف مذکور از جهت محوریت علت در ماهیت مصالح مرسله و عدم وجود دلیل شرعی معین برای مسأله مورد اجتهاد، همسان ولی به اعتبارات متعدد از همدیگر متمایز می‌باشند؛ از جمله وجه تمایز بین این دو تعریف عبارتست از:

الف) ایجاز در تعریف غزالی و اطاله در تعریف شاطبی

ب) مصالح مرسله در نزد غزالی با تصریح بر ابتنای عقلی و در نزد شاطبی با تصریح بر همسویی با اصول، روشهای تشریحی و مقاصد شریعت.

تعریف برگزیده: در موضوع تعریف مصالح مرسله، به نظر می‌رسد که تعریف غزالی در مقایسه با تعریف شاطبی، از نوع تعریف منطقی باشد؛ به طوری که با شروط منطقی یک تعریف مطابقت دارد؛ حال آنکه تعریف شاطبی، از نوع تعریف توضیحی است و با این وجود تعریف غزالی، مشعر بر عدم استقلال مصلحت مرسله به عنوان منبع فرعی است، بلکه بیشتر با مناسب ملائم در باب قیاس همخوانی دارد. بر این اساس به نظر می‌رسد که تعریف ذیل تا حدی به ماهیت مصلحت مرسله در نزد اصولیین نزدیک تر باشد و آن اینک: «اجتهاد بر اساس علت‌های همسو با مصالح کلی شریعت».

شرح تعریف برگزیده

۱. لفظ «اجتهاد» بیانگر اجتهادی بودن «مصلحت مرسله» است.
۲. واژه «همسو» بیانگر عدم وجود دلیل شرعی معین برای اعتبار یا الغای علت‌های موجود در عملیات اجتهادی مصلحت مرسله است، بلکه همسویی علت‌های استقرائی با مصالح کلی شریعت، محور اجتهادی مصلحت مرسله قرار گرفته است. نکته قابل ذکر در این راستا آن است که عدم وجود دلیلی معین در مصلحت مرسله به معنای عدم وجود دلیل به طور مطلق نیست، بلکه هر مصلحت مرسله ای باید مستند به دلیلی باشد، نه دلیل معین شرعی برای مسأله جزئی، بلکه وجود دلیلی کلی از مقاصد شریعت، چنین اجتهادی را محقق می‌سازد (البغا، ۱۴۲۶هـ، ۳۶).
۳. مراد از مصالح کلی شریعت، جلب مصلحت و دفع مضرت است که از آن تعبیر به مقاصد شریعت می‌گردد.

۴-۲-۲- حجیت مصالح مرسله

مشهور در لسان علمای اصول فقه بر آن است که استدلال به مصالح مرسله از خصائص اجتهادی مالکیه است (آمدی، بی‌تا، ۱۴۰/۴، شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۵۸) در حالیکه قرافی (قرافی، ۱۹۷۳م، ۱۷۱) و زرکشی (زرکشی، ۱۹۸۸م، ۱۵۴) و مصطفی بغا (البغا، ۱۴۲۰ق، ۴۴) بر آنند که تمام مذاهب فقهی اهل سنت عملاً قائل به اجتهاد از طریق مصلحت مرسله هستند.

در تبیین دیدگاه مشهور ناظر بر ویژگی مالکیه در دلیل اجتهادی مصلحت مرسله می‌توان گفت که مالکیه در بهره مندی از مصلحت مرسله، بیش از دیگران به اجتهاد پرداخته‌اند، افزون بر آنکه آنان، مصلحت مرسله را به عنوان یک منبع فرعی دلیل اجمالی دانسته‌اند؛ حال آنکه دیگران آن را تحت عنوان «مناسب»، جزء رکن «علت» در باب قیاس بر شمرده‌اند. از جمله نمونه‌های فقهی مبتنی بر مصلحت مرسله، تمام نمونه‌های فقهی مبتنی بر استحسان غیر از نوع نص در نزد حنفیه از قبیل استحسان

ضروری، استحسانعرفی، استحسان اجماعی و استحسان از نوع قیاس خفی است. از جمله مثالهای فقهی مبتنی بر مصالح مرسله عبارتست از: ضمانت آوری صنعت گران مانند خیاطان، رنگرزان و ... در عقد استصناع در نزد حنفیه (ابو یوسف و محمد) (ابن الهمام، بی تا، ۲۰۰۷) و مالکیه (ابن رشد، ۱۹۹۵م، ۲/۲۲۹) و حنابله (ابن قدامه، ۱۴۱۶ق، ۵/۳۸۸) و عدم ضمانت آوری آن در نزد شافعیه (شافعی، ۱۴۱۶ق، ۳/۲۶۴) و ابو حنیفه و زفر (بزدوی، ۱۹۹۷م، ۲۸۳) قتل جماعت به واحد در نزد مذاهب فقهی (بابرتی، بی تا، ۲۷۸/۸، ابن رشد، ۱۹۹۵، ۲/۳۹۲، شربینی، ۱۴۱۵ق، ۴/۲۰، ابن قدامه، ۱۴۱۶ق، ۸/۲۹۰).

۴-۲-۳- شروط عمل به مصالح مرسله

با استقرا در دیدگاه‌های اصولیین در باب مصالح مرسله، به وضوح مشخص می‌گردد که اجتهاد استصلاحی، به طور مطلق و بدون قید و شرط نیست، بلکه اصولیین، شروطی را برای عمل به اجتهادات مبتنی بر مصالح مرسله بیان کرده‌اند که می‌توان این شروط را به دو نوع: شروط عدمی و شروط وجودی تقسیم کرد:

۴-۲-۳-۱- شروط عدمی: شروط عدمی اجتهاد استصلاحی را می‌توان از ماهیت آن به دست آورد؛ چه آنکه در بخشی از تعریف آن به عدم وجود دلیل شرعی معین برای مصالح مرسله تصریح شده است.

بر این اساس قلمرو اجتهاد مبنی بر مصالح مرسله با نبود نصی از کتاب یا سنت به اعتبار با الغای حکم مسأله مورد اجتهاد و نیز عدم اجماع بر حکم آن مسأله و عدم وجود قیاس برای آن مشخص می‌گردد (بغاء، ۱۴۲۰ق، ۴۰).

۴-۲-۳-۲- شروط وجودی: در بیان شروط وجودی مصالح مرسله، شروط غزالی در این باب، قابل‌اهتمام است که به شرط ضروری، عمومی (کلی) و قطعی از سوی ایشان برای عمل به اجتهاد استصلاحی ارائه شده است (غزالی، ۱۹۹۷م، ۱/۱۴۱).

غزالی شروط سه گانه مذکور را در قالب مسأله «تُرْس» به معنای سپر قرار دادن

عده‌ای از مسلمانان و در شرایط ضروری تبیین می‌کند. ناگفته نماند که شرط وجود ضروری علت در حق شخص و وجود شرط حاجت به معنای اصولی آن در حق عموم افراد جامعه و نیز شرط اغلی به جای کلی یا عمومی و همچنین شرط ظن غالب به جای شرط قطعی، در تحقق شروط وجودی اجتهاد استصلاحی کفایت می‌کند و تصریح غزالی به لفظ ضروری، کلی و قطعی در مسأله «تُرس» به دلیل رعایت اوصاف یا علت‌های خاص آن مسأله است (یوسف حامد العالم، بی‌تا، ۵۶، زحیلی، ۴۱۶، اق، ۷۷۴/۲)

۴-۲-۴- بررسی تطبیقی مصالح مرسله با مسأله قاچاق کالا و ارز

در تطبیق مسأله قاچاق کالا و ارز با منبع فرعی مصالح مرسله، فرض بر عدم وجود دلیل شرعی برای این مسأله است؛ چه آنکه - همان گونه که گذشت - یکی از شروط اجتهاد استصلاحی، انتفای شروط عدمی در مسأله است و بنابر فرض ما، منبعی از منابع فرعی مذکور در اعتبار یا الغای آن مؤثر نبوده‌اند و از جهتی شروط سه گانه معروف تحت عنوان شروط وجودی: ضروری، قطعی و کلی، تفسیر آن با مفهوم عالی و دانی برای هر کدام از آنها، در مسأله قاچاق کالا و ارز محقق شده است؛ بدین گونه که قاچاق کالا و ارز موجب اضرار حتمی به اقتصاد جامعه می‌گردد؛ بدین گونه که در قاچاق کالا و ارز سه شرط وجودی اجتهاد استصلاحی قابل تحقق است:

الف) شرط ضروری: قاچاق کالا و ارز منجر به سستی بنیان اقتصاد کشور می‌گردد و قاچاقچیان و افراد مرتبط با آنان را در معرض خطرات جدی جانی قرار می‌دهد. در نتیجه مقصد ضروری یا حاجی حفظ مال و نفس، با روش دفع مفسده و از طریق مبارزه با قاچاق کالا و ارز محقق می‌گردد.

ب) شرط عمومی (کلی): آثار منفی قاچاق کالا و ارز، دامنگیر افراد خاص جامعه نمی‌گردد، بلکه در تضعیف اقتصاد کلی کشور اثرگذار است.

ج) شرط قطعی: بر حسب استقرا و تحقیقات میدانی در معاملات قاچاق کالا و ارز،

اثر منفی آن بر اقتصاد کشور، امری مسلم و بلا منازع است و احتمالات جانی آن به حد ظن غالب رسیده است. بر این مبنا تحریم عرضی قاچاق کالا و ارز و مبارزه با این نوع معامله از باب مصلحت مرسله، قابل اثبات است.

۴-۳- استحسان

استحسان یکی از انواع منابع فرعی است که اصولیین در نوع آن به لحاظ منبع فرعی مستقل یا وابسته اختلاف کرده‌اند؛ به طوری که برخی آن را به عنوان منبع فرعی مستقل و برخی نیز آن را جزء مصالح مرسله و برخی دیگر نیز آن را بر حسب انواع مبتنی بر دلیل، جزء منابع فرعی کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس دانسته‌اند (شاطبی، بی‌تا، ۲۰۶/۴، همان، ۱۹۹۷م، ۱۲۶/۲، شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۵۸، زحیلی، ۱۴۱۶ق، ۷۵۱/۲، بغا، ۱۴۲۰ق، ۱۲۶).

۴-۳-۱- تعریف استحسان

استحسان در لغت از ماده «حسن» و از باب استفعال به معنای چیزی را نیک دانستن است (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ۵۱۰/۸). ولی برای استحسان در اصطلاح، تعاریف متعددی ارائه شده است که در این بخش به ماهیت آن در نزد مذاهب مختلف پرداخته می‌شود. ۴-۳-۱-۱- حنفیه: «العدول فی المساله عن حکم نظایرها الی حکم آخر لوجه اقوی یقتضی هذا العدول». (بزدوی، ۱۹۹۷م، ۳/۴، آمدی، بی‌تا، ۱۳۷/۴) (انصراف از حکم نظایر مساله به حکمی دیگر به دلیلی برتر از دلیل نظایر آن مساله که آن دلیل سبب این انصراف است).

۴-۳-۱-۲- مالکیه: «الأخذ بمصلحه جزئیه فی مقابله دلیل کلی» (شاطبی، بی‌تا،

۲۰۵/۴، همان ۱۹۹۷م، ۱۳۹/۲)

(اجتهاد بر اساس یک مصلحت جزئی در قبال یک دلیل کلی).

۴-۳-۱-۳- شافعیه: «ما یستحسنه المجتهد بعقله» (غزالی، ۱۹۹۷م، ۱۳۷/۱)

(آن چه که مجتهد آن را بنابر عقل خویش نیک برشمارد).

۴-۳-۱-۴- حنابله: «العدول بحکم المسأله عن نظائرها لدلیل خاص من کتاب أو سنه» [ابن قدامه، ۱۹۹۷م، ۸۵] (انصراف از حکم نظائر مسأله به دلیل معینی از کتاب یا سنت).

تحلیل تعاریف: با نگرش تطبیقی به تعاریف مذکور، ملاحظه می‌شود که تعاریف ارائه شده از سوی حنفیه، مالکیه و حنابله به طور اجمال، از نوعی همانندی و همسویی با هم برخوردارند؛ هرچند که در تعریف مالکیه به جای عدول از حکم نظائر یک مسأله، مفهوم عدول از حکم کلی یک مسأله برای ماهیت استحسان، استعمال شده است؛ ولی این نوع تمایز در تعبیر، بیانگر تمایز در مفهوم نیست؛ چه آنکه لازمه عدول از حکم کلی مسأله، عدول از حکم نظائر آن محسوب می‌شود و نیز هر چند قید «لدلیل خاص من کتاب أو سنه»، در تعریف حنابله، آن را از تعاریف همسان خویش متمایز می‌گرداند؛ ولی چنین قیدی در حقیقت شرط استحسان است و شروط جزء ماهیت یک تعریف نیست و بر این اساس می‌توان قایل به همسانی اجمالی بین تعاریف سه گانه مذکور شد.

از سوی دیگر هر چند برخی اصولیین متقدم و معاصر پس از تحلیل و توجیه تعاریف ارائه شده استحسان از اصولیین، به اتفاق نظر در مفهوم آن، تصریح کرده‌اند؛ به طوری که اختلاف در استحسان را از نوع لفظی دانسته‌اند (شاطبی، ۱۹۹۷م، ۱۳۸/۲، آمدی، بی تا، ۱۳۸/۴، زحیلی، ۱۴۱۶ق، ۷۳۹/۲، بغا، ۱۴۲۰ق، ۱۲۹)، اما به نظر می‌رسد که تعریف غزالی از استحسان با محوریت عقل بدون قید ادله شرعی، از تعاریف گذشته متمایز است؛ خاصه آنکه ارائه تعریفی دیگر از استحسان از متقدمان حنفیه چنین تمایزی را تقویت می‌کند و آن اینکه: «دلیل ینقذح فی نفس المجتهد و یعسر علی التعبیر عنه» [شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۵۷]

(دلیلی است که در ذهن مجتهد رسوخ پیدا کرده، ولی از تعبیر آن عاجز می‌ماند).



۴-۳-۲- وجه تشابه و تمایز بین استحسان، قیاس و مصالح مرسله

در تعریف استحسان آمد که عبارتست از عدول از حکم نظائر مسأله به حکمی دیگر به دلیلی برتر از دلیل حکم نظائر آن مسأله. بر مبنای این تعریف، مسأله مورد استحسان، دارای نظائری است که مجتهد به دلیل خاص به جداسازی حکم مسأله مورد نظر از حکم نظائر آن مسأله می‌پردازد. با تطبیق این تعریف با ماهیت قیاس اصولی، همانندی این دو منبع اصولی در وجود نظائر برای هر دو منبع قابل تصور است و از سوی دیگر استحسان از قیاس، در عدول و عدم عدول از حکم نظائر خویش متمایز می‌گردد؛ بدین معنا که استحسان بر خلاف قیاس با عدول از حکم نظائر محقق می‌شود؛ حال آنکه در قیاس نه تنها عدولی از حکم نظائر وجود ندارد، بلکه انطباق آن با نظائر آن که در واژگان اصولی تعبیر به اصل می‌گردد، از شروط عملیات اجتهادی قیاس محسوب می‌شود و از این جهت است که باید از طریق تحقیق المناطق به وجود علت اصل در فرع اطمینان حاصل نمود.

وجه تشابه بین سه منبع اجتهادی قیاس، مصلحت مرسله و استحسان نیز از جهت وجود رکن مصلحت - البته با وجود اختلاف در مراتب و درجات مصلحت - در آنهاست؛ به طوری که مصلحت در بخشی از باب قیاس، تحت عنوان «مناسب» و در باب مصلحت مرسله، به عنوان عنصر اصلی و در باب استحسان به عنوان عنصر راجح دخیل است. ولی تفاوت بین مصلحت مرسله و دو منبع دیگر، وجود نظائر در قیاس و استحسان و عدم وجود آن در مصلحت مرسله است؛ چه آنکه مصلحت مرسله در حالت عدم وجود نظیری برای آن، کاربرد دارد (سرخسی، بی تا، ۲۰۶/۲، ترکی عبدالحسن، ۱۳۹۷ق، ۱۳۸، محمد یوسف موسی، ۱۳۷۸ق، ۲۵۶، حسینی، بی تا، ۲۹۲، زحیلی، ۱۴۱۶ق، ۷۴۰/۲، بغا، ۱۴۲۰ق، ۱۲۶).

۴-۳-۳- حجیت استحسان:

هر چند که در بحث گذشته ادعای برخی از محققان در اتفاق نظر اصولیین در

تعریف استحسان بیان شد؛ ولی از سوی دیگر تنها مذاهب فقهی سه گانه: حنفیه، مالکیه و حنابله (بزدوی، ۱۹۹۷م، ۳/۴، شاطبی، ۱۹۹۷م، ۲۱۰/۴، ابن قدامه، بی تا، ۴۰۷/۱) معروف به جواز اجتهاد از طریق استحسان می‌باشند.

قابل ذکر است که استحسان مورد نظر مالکیه غیر از استحسان مورد نظر حنفیه است؛ هر چند که در برخی از انواع استحسان همانند «استحسان بالمصلحه» همانند هستند؛ چه آنکه اساس استقرا در مثالهای فقهی مالکیه برای استحسان، با مفهوم مصالح مرسله مطابقت دارد نه مفهوم استحسان (البغا، ۱۴۲۰ق، ۱۳۱). شافعیه نیز در منابع اصولی معتبر معروف به عدم پذیرش استحسان می‌باشند؛ به طوری که سخن امام شافعی درباره بطلان (شافعی، ۱۳۵۸ق، ۲۷۷/۷) و تلذذ آن (شافعی، ۱۳۵۸ق، ۵۰۷) معروف است.

نکته پایانی در حجیت استحسان، سخن ارزنده شوکانی است که می‌گوید: ذکر استحسان به عنوان دلیل مستقل به طور مطلق بی ثمر است؛ چه آنکه اگر دلیل آن به یکی از ادله [کتاب، سنت، اجماع، قیاس] باز نگردد، تکرار محسوب می‌شود و اگر به آن باز گردد، دلیل محسوب نمی‌شود. (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۵۸)

۴-۳-۴- بررسی تطبیقی استحسان اصولی با مسئله قاجاق کالا و ارز

از ماهیت استحسان اصولی بر می‌آید که این منبع فرعی اجتهاد، محل تعارض بین دو مصلحت کلی و جزئی یا عام و خاص است که استحسان با ترجیح مصلحت جزئی بر کلی و خاص بر عام محقق می‌گردد. در تطبیق موضوع قاجاق کالا و ارز با استحسان اصولی، جواز معامله کالا و ارز به طور قاجاق به عنوان مصلحت عام و کلی، مبتنی بر عموم اباحه معاملات و تحریم آن مبتنی بر آسیب‌های امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به عنوان مصلحت خاص و جزئی، متصور است که بنابر استحسان، مصلحت خاص و جزئی بر مصلحت عام و کلی تقدیم می‌گردد.

۴-۴- سد و فتح ذریعه

سد و فتح ذریعه- صرفنظر از درجه و اعتبار آن به عنوان منبع فرعی یا قواعد فقهی- یکی از قواعد مهم اجتهاد است که در نهاد فتوا و سیاست شرعی، دارای کاربرد فراوان است. در این بخش به ماهیت سد و فتح ذریعه اصولی، حجیت آن و تطبیق مسأله قاچاق کالا و ارز با آن پرداخته می‌شود.

۴-۴-۱- تعریف سد و فتح ذریعه

جهت دستیابی به مفهوم ترکیب اضافی سد و فتح ذریعه، نخست به تبیین مفهوم ذریعه پرداخته می‌شود.

ذریعه در لغت، وسیله دستیابی به چیزی است (جوهری، ۱۹۷۴م، ۱۲۱۱/۳) و در اصطلاح بنابر تقسیم عام و خاص آن، دارای مفهوم متفاوتی است.

۴-۴-۱-۱- مفهوم عام ذریعه:

ذریعه در این مفهوم عبارتست از وسیله دستیابی به چیزی (قرافی، ۱۳۴۵ق، ۳۳/۳، ابن القيم، ۱۴۱۸ق، ۱۲۰/۳).

جمعی از اصولیین از جمله قرافی و ابن القيم قایل به این نوع ذریعه هستند.

شرح تعریف: اولاً- تعریف مذکور با تعریف لغوی همسویی دارد و ثانیاً: این تعریف، مطلق است در وسیله دستیابی به مصلحت یا مفسدت؛ به طوری که شامل سد و فتح ذریعه می‌گردد.

قرافی می‌نویسد: «بدان که ذریعه [بر حسب حالات مختلف دارای احکام مختلفی است] سد و فتح آن واجب، مکروه، مندوب و مباح است؛ چه آنکه ذریعه عبارتست از وسیله، همان گونه که وسیله دستیابی به حرام، حراماست. پس وسیله دستیابی به واجب همانند سعی در رفتن به جبهه و جهاد واجب است. جز آنکه درجه وسایل پایین‌تر از درجه مقاصد است و درجه وسایل نیز بر حسب درجه مقاصد، متفاوت می‌باشد؛ به طوری که وسیله دستیابی به برترین مقاصد، برترین وسایل محسوب می‌شود، همانگونه

که وسیله دستیابی به ناپسند ترین مقاصد، ناپسند ترین وسائل است و وسیله دستیابی به مقاصد متوسط، جزء وسایل متوسط محسوب می‌شود.» (قرافی، ۱۹۷۳م، ۲۰۰، همان، ۱۳۴۵ق، ۳/۳)

۴-۱-۲- مفهوم خاص ذریعه

بر اساس مفهوم خاص، ذریعه عبارتست از وسیله دستیابی به چیز حرام (شاطبی، بی تا، ۱۹۹/۴، باجی، ۱۹۷۳م، ۶۸، ابن العربی، بی تا، ۲۶۵/۲، قرطبی، ۱۴۰۸ق، ۵۲۴/۲، محمود عثمان، ۱۴۲۱ق، ۱۲۶).

برخی از اصولیین از جمله شاطبی، باجی، ابن العربی و قرطبی قایل به مفهوم مذکور برای ذریعه هستند.

شرح تعریف: مفهوم مذکور ناظر بر سد ذریعه است؛ به طوری که عمل، به ظاهر مسأله ای جایز ولی به سبب حاکمیت شرایط خاص بر آن امکان وصول به مفسده از طریق آن تقویت می‌گردد که در این حالت، حکم به تحریم آن داده می‌شود.

جمع‌بندی مفهوم اصطلاحی ذریعه

بر اساس مطالب مذکور در راستای مفهوم ذریعه، ذریعه یا به مفهوم عام آن شامل هر وسیله دستیابی به چیزی است؛ خواه وسیله دستیابی به مصلحت باشد یا مفسدت که حالت وصول به مصلحت، ناظر بر فتح ذریعه و حالت وصول به مفسدت، ناظر بر سد ذریعه است. یا به مفهوم خاص آن که مراد، وسیله دستیابی به مفسده است که ناظر بر سد ذریعه می‌باشد.

۴-۲- حجیت ذریعه

فقهی به گونه ذیل در برخی انواع ذریعه اتفاق نظر و در برخی دیگر اختلاف نظر کرده‌اند:

الف) ذریعه منجر به مصلحت بر دو قسم است:



قسم اول- خود ذریعه بنفسه مصلحت باشد که به اتفاق فقها به تناسب نوع مصلحت حاصله به سبب این ذریعه، فتح ذریعه می‌گردد؛ به طوری که اگر مصلحت حاصله، مباح یا مندوب یا واجب باشد، ذریعه نیز دارای همان حکم خواهد بود. مانند کسب حلال ذریعه برخوردار از نعمتهای الهی که جایز است و وضو به عنوان ذریعه گزاردن نماز که واجب است.

قسم دوم- خود ذریعه، بنفسه مفسده باشد. مانند سرقت، جهت دستیابی به هزینه‌های زندگی که بنابر اتفاق فقها، سد ذریعه می‌گردد؛ چه آنکه هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند، جز در عمل به قاعده ضرورت که ناظر بر اباحه محرمات است.

(ب) ذریعه منجر به مفسده نیز بر دو قسم است:

قسم اول- خود ذریعه بنفسه مفسده باشد که به اتفاق نظر فقها به تناسب نوع مفسده حاصله به سبب این ذریعه، سد ذریعه می‌گردد. مانند عمل زنا، ذریعه ای برای رسیدن به اختلاط انساب و زوال نسل و یا ترک اسلام، ذریعه ای برای قطع رابطه و .
قسم دوم- خود ذریعه بنفسه، مصلحت باشد؛ ولی در صورت ارتکاب آن، منجر به مفسده می‌گردد که مذاهب فقهی، در حکم این نوع ذریعه اختلاف کرده‌اند (ابن القیم، ۱۴۱۸ق، ۱۴۸/۳، شاطبی، بی‌تا، ۱۹۱/۴، بغا، ۱۴۲۰ق، ۵۷۲).

بدین گونه که حنفیه و شافعیه قایل به فتح ذریعه در این قسم - جز در برخی موارد- و مالکیه و حنابله قایل به سد ذریعه آن هستند (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳۶۵، شاطبی، بی‌تا، ۳۰۵/۳، ترکی عبدالمحسن، ۱۳۹۷ق، ۱۳۸).

نکته قابل ذکر در باب سد ذریعه، وجود استثنائی در حکم آن است و آن اینکه در نزد قائلین به سد ذریعه، اگر سد ذریعه منجر به فوت مصلحت راجحی یا جلب مفسده راجحی گردد، فتح ذریعه می‌گردد. همان گونه که ابن القیم می‌نویسد: «إن باب سد الذرائع متى فاتت به مصلحه راجحه أو تضمن مفسده راجحه لم يلتفت إليه» (ابن القیم، ۱۴۱۸ق، ۱۳۰/۳) و قواعد فقهی ذیل نیز م^وید این مفهوم است: «ما حرم لصد

الذرائع فإنه يباح عند الحاجة و المصلحة الراجحة» (ابن القيم، زاد المعاد، ٧٨/٤) و «ما حرّم تحريم الوسائل فإنه يباح للحاجة و المصلحة الراجحة» (همان، ١٤١٨ق، ٢٤٢/٢) و «ما كان منهيّاً عنه للذريعة فإنه يُفعل لأجل المصلحة الراجحة» (ابن تيميه، ١٩٩٥م، ٢٩٨/٢٢).

به عنوان نمونه، حرمت معامله به هنگام اذان دوم نماز جمعه از باب سد ذریعه است و از آن جهت که معامله بنفسه حرام نیست، ولی بیم منجر شدن معامله به فوت نماز جمعه یا بخشی از نماز جمعه وجود دارد. معامله در این وقت از باب سد ذریعه تحریم شده است. ولی این نوع معامله به وقت حاجت یا ضرورت معامله از قبیل حاجت یا ضرورت به خرید خوراک یا پوشاک جهت حجاب یا خرید کفن برای میت حاضر و خرید وسائل نقلیه برای شخص ناتوان، جایز می‌گردد (شریبنی، ١٤١٥ق، ٥٦٦/١، بهوتی، ١٤٢١ق، ٢٢/٢، رشید، ١٤٢٩ق، ٣٥٩). نکته‌پایانی در باب حجیت سد ذریعه آن است که مبنای ذرائع از باب قضاست نه دیانت (زحیلی، ١٤١٨ق، ١٧٢) و این نوع مبنا را شیخ وهبه زحیلی از سخن امام شاطبی درباره ذرائع استنباط کرده است که شاطبی ذرائع را بر اساس مآلاتافعال یا مقاصد افعال بنا گذاشته است (شاطبی، بی‌تا، ٣٢٣/٢).

٤-٤-٣- بررسی تطبیقی سد ذریعه با مسئله قاچاق کالا و ارز

در این بخش به تطبیق تفصیلی قاچاق کالا و ارز با سد ذریعه بنا بر مفهوم عام و خاص این اصولی پرداخته می‌شود:

اول- قاچاق کالا و ارز که بنفسه دارای مصلحت ولی منجر به مصلحت عام یا خاص می‌گردد، تحت عنوان یکی از اقسام جایز سد ذریعه قرار می‌گیرد. مصلحت عام قاچاق در شرایطی قابل تصورات است که عملیات قاچاق کالا و ارز به‌عنوان نمونه، در دولت مورد تحریم اقتصادی انجام گیرد، به گونه ای که ورود برخی از کالاها از قبیل سلاحهای نظامی، وسایل میکائیکی و ... از طرف دیگر دولتها علیه دولتی تحریم شده و



در شرایط سخت تر، دولت نیز به عدم دریافت آن متعهد باشد. ولی از سوی دیگر ورود آن به دولت تحریم شده دارای مصالحی برای آن دولت باشد. در این حالت به نظر می‌رسد که فتح ذریعه منجر به مصلحت عمومی می‌گردد.

مصلحت خاص قاچاق نیز برای اشخاص نیازمند یا در حالت ضروری اشخاص قابل تصور است؛ بدین معنا که در فرض جواز معاملات قاچاق بنفسه و تحریم آن از باب آسیب‌های اقتصادی عمومی جامعه، برخی از افراد جامعه ممکن است تحت شرایط حاجت یا ضرورت، متوسل به عملیات قاچاق گردند که این عملیات نسبت به آنها در حد رفع نیاز و ضرورت جایز است؛ چه آنکه بر اساس قاعده: «الضرورة تقدر بقدرها» شاید بتوان گفت کول بران را از مصادیق بارز این نوع قاچاق دانست. در این استناد دولت اسلامی باید قوانین را برای چنین اشخاص مقرر دارد تا اولاً: چنین اشخاصی مشمول مجازات قاچاق قرار نگیرند و ثانیاً: این قضیه به نوعی به اضطراب در احکام و هرج و مرج در عملکردهای اقتصادی منجر نشود.

دوم- قاچاق کالا و ارز که بنفسه دارای مفسده ولی منجر به مصلحت عام یا خاص می‌گردد، بر مبنای قواعد سد ذریعه چنین قاچاقی به قصد مصلحت عمومی جایز نیست.

سوم- قاچاق کالا و ارز که بنفسه مفسده باشد و منجر به مفسده نیز گردد که بنابر قواعد سد ذریعه، چنین قاچاقی جایز نیست.

چهارم- قاچاق کالا و ارز که بنفسه مصلحت باشد ولی منجر به مفسده گردد بنابر دیدگاه حنفیه و شافعیه، چنین قاچاقی جایز و بنابر دیدگاه مالکیه و حنابله جایز نیست.

نتیجه:

۱. مسأله قاچاق کالا و ارز از مسائل مستحدثه و نوپیدا است که حکم آن از طریق منابع فرعی احکام، قابل استنباط است.

۲. احکام مختلف قاچاق کالا و ارز به دلیل استنباط از منابع فرعی و بر اساس

دیدگاه اصولی منحصر و میانه، از احکام عرضی محسوب می‌شود که احکام عرضی از نوع احکام وضعی می‌باشند.

۳. حکم قاچاق کالا و ارز از طریق قیاس با دو مسأله «بیع الحاضر للبادی» و «تلقی الرکبان» با وجود علت مشترک تحت عنوان تغیر و اضرار به شهروندان و مناسب از نوع ملائم حالت دوم (عین علت برای جنس حکم) قابل دستیابی است.

۴. ممنوعیت قاچاق کالا و ارز از طریق مصلحت مرسله به عنوان یکی از منابع فرعی احکام با فرض عدم وجود نصوص شرعی قابل استنباط است.

۵. ممنوعیت قاچاق کالا و ارز با تمسک به دلیل فرعی استحسان، با فرض وجود دو قضیه کلی ناظر بر جواز و جزئی ناظر بر عدم جواز و ترجیح قضیه جزئی بر کلی اثبات می‌گردد.

۶. ممنوعیت قاچاق کالا و ارز از طریق استحسان بنا بر مقتضیات این دلیل فرعی، بر خلاف اصل است.

۷. دستیابی به حکم قاچاق کالا و ارز مباح از طریق سد و فتح ذریعه، به تناسب نوع مقصد حاصله، متغیر است؛ به طوری که اگر مقصد حاصله از نوع مصلحت باشد، ذریعه می‌گردد و از سوی دیگر اگر مقصد حاصله از نوع مفسدت باشد، بنا بر دیدگاه حنفیه و شافعیه، فتح ذریعه و بنا بر دیدگاه مالکیه و حنابله، سد ذریعه می‌گردد.

۸. رابط مشترک منابع فرعی چهارگانه قیاس، مصلحت مرسله، استحسان و سد ذریعه به عنوان منابع استنباط حکم مسأله مورد نظر (قاچاق کالا و ارز)، وجود رکن مصلحت - به مفهوم جلب مصلحت و دفع مضرت - در آنهاست. مصلحت موجود در مسأله قاچاق کالا و ارز، جلب منافع ملی و دفع اضرار یا تغیر است.

۹. ظنی بودن احکام برآمده از منابع فرعی در مسأله قاچاق کالا و ارز، از طریق قواعد فقهی ناظر بر سیاست شرعی و نیز رفع الخلاف بحکم الامام، قطعی می‌گردد.

فهرست منابع

۱. ابن امير الحاج، شمس الدين محمد، التقرير و التحبير على التحرير، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۹۹۹م.
۲. ابن الهمام، كمال الدين، فتح الغدير، دار إحياء التراث العربى، بی تا.
۳. ابن تيميه حرانى، ابوالعباس احمد بن عبد الحلیم، مجموع فتاوى شيخ الاسلام ابن تيميه، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ق.
۴. ابن تيميه حرانى، ابوالعباس احمد بن عبد الحلیم، السياسة الشرعية فى اصلاح الراعى و الرعية، دارالراوى، السعودية، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۵. آمدى، سيف الدين على، الإحكام فى اصول الأحكام، دارالكتب العلمية، بيروت، بی تا.
۶. امير پادشاه، محمد امين بن محمود، تيسير التحرير، دارالكتب العلمية، بيروت، بی تا.
۷. ابن جزى، ابوالقاسم محمد، القوانين الفقيهيه (قوانين الاحكام الشرعية)، بی تا.
۸. ابن حجر هيتمى، شهاب الدين، تحفة المحتاج بشرح المنهاج، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۹. ابن حاجب و عضد الملة و الدين، عبدالرحمن بن احمد، شرح مختصر ابن حاجب، مكتبة الكليات الازهرية، مصر، ۱۹۸۳م.
۱۰. ابن حاجب، جمال الدين عثمان، مختصر ابن حاجب، (مختصر منتهى السؤل و الامل فى علمى الاصول و الجدل) دار الكتب العلمية، بيروت، ۲۰۰۸م.
۱۱. احمدى، عبدالله، جرم قاچاق كالایا آنومى اقتصادى، تهران، نشر ميزان، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.
۱۲. ابن رشد، ابوالوليد محمد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۹۹۵م.
۱۳. اسنوى شافعى، عبد الرحيم، نهاية السؤل شرح منهاج الوصول، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۴. ابن العربى، ابوبكر محمد، احكام القران، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، بی تا.
۱۵. ابن قدامه، المغنى مع الشرح الكبير، دارالحديث، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

١٦. ابن قيم الجوزية، شمس الدين محمد، زاد المعاد في هدى خير العباد، مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ١٤١٨ق.
١٧. ابن قيم الجوزية، محمد، اعلام الموقعين عن رب العالمين، دار الارقمچاپ اول، ١٤١٨ق.
١٨. ابن منظور، جمال الدين، لسان العرب، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ اول، ١٤١٦ق.
١٩. بابر تى، محمد بن محمود، العناية على الهداية با فتح القدير، دار إحياء التراث العربى، بي تا.
٢٠. باجى، ابو الوليد سليمان بن خلف، كتاب الحدود فى الاصول، مؤسسة الزعبي، ١٩٧٣م.
٢١. بخارى، ابو عبدالله محمد، صحيح البخارى با فتح البارى ابن حجر، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٢. بزودى، على بن محمد، اصول الفقه مع شرحه كشف الاسرار، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٩٩٧م.
٢٣. بهوتى، منصور، كشاف القناع عن متن الاقناع، بيروت، عالم الكتب، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٢٤. بهوتى، منصور بن يونس، شرح منتهى الإرادات دقائق أولى النهى لشرح المنتهى، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٢٥. تركى عبدالرحمن، اصول مذهب الامام احمد، دراسة اصولية مقارنة، مكتبة الرياض، رياض، چاپ دوم، ١٣٩٧ق.
٢٦. تفتازانى، سعدالدين، التلويح شرح التوضيح، دارالارقم، چاپ اول، ١٩٩٨م.
٢٧. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح فى اللغة و العلوم (تاج اللغة و صحاح العربية)، دار الحضارة العربية، بيروت، چاپ اول، ١٩٧٤م.
٢٨. جوينى، امام الحرمين المعالى عبدالملك، البرهان فى اصول الفقه، تحقيق: عبدالعظيم ديب، ١٣٩٩ق.
٢٩. حاشية ابن عابدين (رد المحتار على الدر المختار)، دار احياء التراث العربى و مؤسسة التاريخ العربى، بيروت، چاپ اول، ١٤١٩ق.

٣٠. حجي كردى، احمد، بحوث فى علم اصول الفقه، مصادر التشريع الاسلامى الاصلية و التبعية و مباحث الحكم، المكتبة الشاملة.
٣١. حسيني، هاشم معروف، المبادئ العامة للفقه الجعفري، دار النشر للجامعيين، مكتبة النهضة، بغداد، بى تا.
٣٢. دسوقى، محمد عرفه، حاشية الدسوقى مع الشرح الكبير، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٣٣. دهخدا، على اكبر، لغت نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ١٣٧٧ش.
٣٤. ديب البغا، مصطفى، اثر الادلة المختلف فيها فى الفقه الاسلامى، دارالقلم، دمشق، دار العلوم الانسانيه، دمشق، چاپ سوم، ١٤٢٠ق.
٣٥. رائد نصرى، جميل، ابو مؤنس، الثوابت و المتغيرات فى التشريع الإسلامى، دانشگاه اردن، ٢٠٠٤م.
٣٦. رشيد احمد بن الرحمن، الحاجه و أثرها فى الأحكام، دار كنوز اشيليا، السعوديه، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٣٧. زحيلي، وهبه، اصول الفقه الاسلامى، دارالفكر المعاصر، بيروت و دارالفكر، دمشق، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٣٨. زحيلي، وهبه، نظريه الضرورة الشرعية، دار الفكر، دمشق، دار الفكر المعاصر، بيروت، چاپ چهارم، ١٤١٨ق.
٣٩. زرکشى، بدرالدين محمد بن بهادر، البحر المحيط، وزارت اوقاف، كويت، ١٩٨٨م.
٤٠. زرکشى، بدرالدين محمد بن بهادر، المنشور فى القواعد، وزارت اوقاف، كويت، چاپ اول، ١٩٨٨م.
٤١. زيدان عبدالكريم، المدخل لدراسة الشريعة الاسلاميه، مكتبة القدس، بغداد، چاپ هشتم، ١٤٠٥ق.
٤٢. زيلعى، فخرالدين عثمان، تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، دار المعرفة، بيروت، چاپ اول، ١٣١٣ق.

٤٣. سباعى، مصطفى، السنه و مكانتها فى التشريع الاسلامى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠٥ق.
٤٤. ابن سبكى، تاج الدين عبدالوهاب، جمع الجوامع، تحقيق: عبدالمنعم خليل ابراهيم، منشورات: محمد على بيضون، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٤ق.
٤٥. ستاد مركزى مبارزه با قاچاق کالا و ارز، مجله اقتصاد پنهان، معاونت پژوهش و آمار و اطلاعات ستاد مركزى، تهران، شماره‌هاى ٢٧ و ٣٠، سال ١٣٨٨ و ١٣٩٠.
٤٦. سرخسى، ابوسهل، اصول السرخسى، دار المعرفه، بيروت، بى تا.
٤٧. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، الاشباه و النظائر فى قواعد وفروع فقه الشافعيه، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٤٨. شاطبى، ابواسحاق ابراهيم، الاعتصام، دار ابن عفان، ١٩٩٧م.
٤٩. شاطبى، ابواسحاق ابراهيم، الموافقات فى اصول الاحكام، دار الفكر، بى تا.
٥٠. شافعى، محمد بن ادريس، الرساله، تحقيق: احمد شاکر، ١٣٥٨ق
٥١. شافعى، محمد بن ادريس، الأم، دار قتيبه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٥٢. شربينى، شمس الدين محمد، مغنى المحتاج، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٥٣. شوکانى، محمد، ارشادالفحول إلى تحقيق الحق من علم الاصول، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٥٤. صابونى عبدالرحمن، المدخل لدراسه التشريع الاسلامى، مديريه الكتب و المطبوعات الجامعيه، منشورات جامعه الحلب، كليه الحقوق، ١٤٢٧ق.
٥٥. صدرالشريعه، عبيدالله بن مسعود، التوضيح شرح التنقيح، دار الارقم، چاپ اول، ١٩٩٨م.
٥٦. عيسى منون، نبراس العقول فى تحقيق القياس عند علماء الاصول، مكتبه المصطفى الالكترونيه، چاپ مصر، ١٩١٦م.
٥٧. غزالى، ابو حامد محمد، المستصفى، تحقيق: محمد اشقر، مؤسسه الرساله، ١٩٩٧م.
٥٨. غزالى، ابو حامد محمد، المستصفى من علم الاصول، مطبوعه مصطفى محمد، ١٣٥٦ق.

۵۹. فرهنگ دلیر، مهدی، احکام قاچاق و بررسی خرید و فروش کالای قاچاق، انتشارات قلم جوان، قم، چاپ اول، ۱۳۹۳ش.
۶۰. قرافی، شهاب الدین احمد بن ادريس، شرح تنقيح الفصول فی اختصار المحصول، تحقيق: طه عبدالرئوف، مكتبة الكليات الازهرية، قاهره، چاپ اول، ۱۹۷۳م.
۶۱. قرافی، شهاب الدین احمد، انوار البروق فی انواء الفروق، بی جا، چاپ اول، ۱۳۴۵ق.
۶۲. قرطبی، ابوالولید محمد، المقدمات الممهّدة، دار الغرب الإسلامی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۶۳. قلیوبی و عمیره علی شرح المحلی علی منهج الطالبین، مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۷۵ق.
۶۴. کاسانی، علاء الدین، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه تاریخ العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۶۵. محسنی مرتضی و کلاتریان مرتضی، مجموعه نظرهای مشورتی (اداره حقوقی وزارت دادگستری) در زمینه مسائل کیفی، چاپ اول، ۱۳۵۴ش.
۶۶. محمد حامد عثمان، القاموس المبین فی اصطلاحات الأصولیین، دارالحدیث، قاهره، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۶۷. محمد یوسف موسی، تاریخ الفقه الاسلامی، دار الكتاب العربی، مصر، چاپ دوم، ۱۳۷۸ق.
۶۸. مسلم بن الحجاج، ابوالحسن، صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۶۹. یوسف حامد العالم، المقاصد العامه للشریعه الاسلامیه، دار الحدیث، قاهره، الدار السودانيه، خارطوم، بی تا.